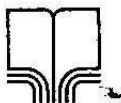


اعترافات گرگ تنها

(وقایع نگاری یک زندگی، ۱۳۵۳-۱۳۱۶)

ناصر ایرانی

www.ketab.ir



www.ketab.ir

سرشناسه: ایرانی، ناصر، ۱۳۹۷-۱۳۱۶
عنوان و نام پدیدآور: اعترافات گرگ تنها / ناصر ایرانی
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۵۴۸ ص
شابک: ۵-۸۳۷-۰۱-۰۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: ایرانی، ناصر، ۱۳۱۶-- خاطرات
موضوع: نویسندگان ایرانی-- قرن ۱۴-- خاطرات
موضوع: Authors, Iranian--20th century--Diaries
رده‌بندی کنگره: PIR۷۹۶۲
رده‌بندی دیویی: ۸۳۳ / ۶۲
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۷۶۵۲۲۳۷

رده‌بندی نشر چشمه: ادبیات - ادبیات غیرداستانی

اعترافات گرگ تنها

- کودکی، نوجوانی، جوانی -

ناصر ایرانی

مدیر هنری: فؤاد فراهانی

همکاران آماده‌سازی: فاطمه دانشمند، منصوره مهدی‌آبادی

ناظر تولید: امیرحسین نخجوانی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: رسام

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه نقیض و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۰۸۳۷-۵

دفتر مرکزی نشر چشمه: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم خان: تهران، خیابان کریم خان زند، نیش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش: تهران، بزرگراه ستاری شمال، نیش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۹ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن: تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نیش خیابان فخرامقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲. تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل: بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل. تلفن: ۳۲۳۳۴۵۷۱ (۰۱۱) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کارگر: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی دلشدگان: مشهد، بلوار وکیل‌آباد، بین وکیل‌آباد هجده و بیست (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷ (۰۵۱) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی رشت: رشت، خیابان معلم، میدان سرگل، ابتدای کوچه‌ی هفدهم. تلفن: ۲۱۴۹۸۴۸۹ (۰۹۰) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی البرز: کرج، عظیمیه، بلوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهادمال، طبقه‌ی پنجم. تلفن: ۳۵۷۷۷۵۰۱ (۰۲۶)

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

تلفن پخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

فهرست

۱۳	 دیباچه
۱۷	 سخن بازمانده

بخش اول: کودکی / ۱۹

۲۱	 سه تصویر
۲۸	 سه ماجرای عاشقانه‌ی دیگر
۳۵	 مگس‌بازی و زنبوربازی
۴۰	 بادبادک‌بازی در شب‌های تابستان
۴۲	 رویای پرواز
۴۳	 مهرورزی با کبوتر و گنجشک
۵۰	 شیطنت‌های گروهی: درون‌کوچه‌ای و برون‌کوچه‌ای
۵۲	 گونی جیع‌کش
۵۳	 اسکناس متحرک
۵۴	 گل خوش‌بوی عطسه‌آور
۵۵	 فن سنگ‌اندازی
۶۰	 لگد بر در خواب‌رفتگان

- ۶۲ همان انتقام، منتها با قیر
- ۶۳ حیوان آزاری
- ۶۴ ترس از سگ
- ۶۵ گر به شیر است در گرفتن موش
- ۶۸ پاداش کلوخ انداز
- ۶۹ پشت پا به خر شیره فروش
- ۷۰ لذت شترسواری
- ۷۱ بازی های کالایی
- ۷۱ گردوبازی
- ۷۴ هسته هلو بازی، هسته خرما بازی، فیلم بازی
- ۷۵ بازی های پولی
- ۷۶ لیس پس لیس
- ۷۷ تیله بازی
- ۷۹ بازی های علمی
- ۷۹ موشک هوا کردن
- ۸۰ تلفن نخ
- ۸۱ ترقه ی کاغذی
- ۸۲ در خدمت خانواده
- ۸۴ تازه خوری
- ۸۶ آب گیری آب انبار
- ۹۰ شاباجی من
- ۹۱ آر تیست بازی در سینما
- ۹۵ فوتبال و ورزش های دیگر
- ۹۸ والیبال با توپ کهنه ای و توپ آماسیده
- ۱۰۴ زندگی دینی
- ۱۰۷ خواستگاری که هرگز نیامد
- ۱۱۰ آیزنه بهتر از برادر
- ۱۱۷ دنباله ی زندگی دینی: ماه رمضان و روزه گنجشکی

۱۱۹	 نخستین آشنایی من با مرام کمونیسم - در مسجد معیر
۱۲۰	 شورش روزه‌داران
۱۲۲	 درس‌هایی که از پدرم آموختم
۱۲۷	 زیر سایه‌ی مرگ
۱۳۸	 دو طریقت از یک شریعت
۱۴۲	 نخستین آشنایی‌ام با ادبیات
۱۴۴	 بازگشت به قهوه‌خانه‌ی آق‌حسین ...
۱۴۷	 و بازگشت به محله‌ی شاهپور و بازارچه‌ی معیر
۱۵۱	 تهران قدیم، تهران جدید
۱۶۸	 خاله ملوک قصه‌گو
۱۷۴	 زبان شاباجی و تأثیر آن در من
۱۷۵	 شیفتگی توضیح‌ناپذیر
۱۷۹	 بیماری نخیه‌گرایی نمایشی
۱۹۱	 دنباله‌ی شیفتگی توضیح‌ناپذیر

بخش دوم: نوجوانی / ۱۹۶۱

۱۹۹	 ترک کوچه
۲۰۲	 محبوب در کوچه و مدرسه
۲۰۹	 همچون پیش‌تر خورهای ورزش
۲۱۲	 کوه‌گردی‌های من
۲۱۷	 من و فوتبال
۲۲۰	 آشنایی خوش و کوتاهم با جهان پهلوان تختی
۲۲۴	 بازیکن فوتبال
۲۲۷	 دومین تجربه‌ی من در کار روزنامه‌نگاری
۲۲۹	 رویای نویسندگی
۲۳۴	 و اما در باب آن قصه‌ی نامکرر
۲۴۶	 عامل‌هایی که مرا به جنبش سوسیالیسم کشاند
۲۴۷	 نخستین عامل

- ۲۵۰ عامل کارسازتر
- ۲۵۳ عامل تعیین کننده
- ۲۵۵ تصور من از سازمان جوانان و معرفی ام به آن
- ۲۵۹ کتک‌هایی که خوردم
- ۲۵۹ بهترین کتکی که خورده‌ام
- ۲۶۲ در جشن تولد شاه
- ۲۶۸ کتک بامزه
- ۲۷۰ فحش‌هایی که شنیدم
- ۲۷۲ اضطراب‌ها
- ۲۷۵ و عرق ریختن‌ها
- ۲۷۷ فعال و کم‌تقصص
- ۲۸۱ آن یک عیب در درس آموختم
- ۲۸۳ سه موضوع انتقاد داریم
- ۲۸۳ تصویر آرمانی انسان کمونیست، تصویر واقعی فرد توده‌ای
- ۲۸۹ دکتر محمد مصدق و مخالفت حزب توده با وی
- ۲۹۳ اتحاد جماهیر شوروی، استالین، حزب توده
- ۲۹۷ کودتای ۲۸ مرداد هزار و سیصد و سی و دو
- ۲۹۹ جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران
- ۳۰۰ ملی شدن صنعت نفت ایران
- ۳۰۲ نخست‌وزیری دکتر مصدق
- ۳۰۴ قیام ۳۰ تیر هزار و سیصد و سی و یک
- ۳۰۶ پس از پیروزی قیام ۳۰ تیر
- ۳۱۰ کودتای ۲۸ مرداد - یورش اول
- ۳۱۴ کودتای ۲۸ مرداد - یورش نهایی
- ۳۱۸ آن کتک بویناک فراموش نشدنی
- ۳۲۲ بار دیگر در زندان
- ۳۲۷ زیر سایه‌ی عبدالله ده‌شاهی
- ۳۲۹ در دبیرستان طباطبایی

۳۳۳	نقش سازنده‌ی آقای باقر ادبی
۳۳۶	پنجره
۳۳۸	انجمن خطابه و هنر
۳۴۰	روزهای نارضایی و عصیان
۳۴۵	استعفا از سازمان جوانان
۳۴۶	اعتراف می‌کنم
۳۵۳	به گذشته می‌نگرم - نه با خشم
۳۵۵	شرط‌های داوری منصفانه
۳۶۵	گسستن دشوار بود
۳۶۶	جاذبه‌ی تعلق به جمع
۳۶۸	هم‌نوایی کامل، اطاعت مشتاقانه، و قدرت رضایت‌بخش
۳۷۱	در باب ابزار انتقاد و انتقاد از خود
۳۷۹	چند شاه‌کلیشه‌ی جادویی
۳۸۳	زشتی تغییر موضع سیاسی و باورهای ایدئولوژیک
۳۸۸	من چرا توانستم دل بکنم؟
۳۸۹	نیروی گریز از جمع
۳۹۱	خصلت‌های دیگر
۳۹۳	واکنش دوستان
۳۹۵	گرگ تنها
۳۹۶	درباره‌ی حزب توده
۴۰۰	درباره‌ی دکتر محمد مصدق و جبهه‌ی ملی
۴۰۳	درباره‌ی خلیل ملکی
۴۰۶	درد اصلی من: سکوت رازدانان
۴۰۹	پایان نوجوانی

بخش سوم: جوانی / ۴۱۱

۴۱۳	خوش‌روچیه و ناراضی
۴۱۸	فرار از مدرسه

دیباچه

چند سال پیش مدیرعامل نهادهی انتشاراتی از من خواست شرح مختصری از زندگی و آثارم بنویسم و به او بدهم. در آن زمان نمی دانم چهار یا پنج سال بود که در آن نهاد انتشاراتی کار می کردم. کار پاره وقت، بدون آن که استخدام شده باشم — به هیچ صورتی، رسمی یا پیمانی یا هر صورت دیگری که لازم باشد روی کاغذ بیاید و به امضای طرفین برسد. در هفته یک روز تمام و دو بعد از ظهر به آن نهاد انتشاراتی می رفتم و کتاب های خاص کودکان و نوجوانان، داستانی و علمی، تولید می کردم و در آخر هر ماه دستمزد کار همان ماه را می گرفتم. هیچ مزیت مادی دیگری در کار نبود، پاداش و عیدی و از این جور چیزها، و البته هیچ تعهد متقابلی. کار پاره وقتم در آن نهاد انتشاراتی هر روز ممکن بود به آخر برسد (چنان که روزی به آخر رسید) بی آن که قولی، نوشته یا ننوشته، زیر پا گذاشته شده باشد. از این رو، وقتی مدیرعامل از من خواست شرح مختصری از زندگی و آثارم بنویسم و به او بدهم تعجب کردم. ولی من خودم را عادت داده ام که نکوشم نیت دیگران را کشف کنم چون می دانم این کاری است اگر نه همواره ناممکن، چه بسا غلط افکن. و من از همین چه بسا غلط افکنی و سوسه ی

۴۲۱	در بانک بازرگانی
۴۲۴	کسالت باری محیط اداری و داروی درد آن
۴۳۲	بازی ها و دوستی ها
۴۳۶	سندیکایی که هرگز تشکیل نشد
۴۳۸	نعمت عشق
۴۴۳	یک بار دیگر فرار از مدرسه
۴۴۵	سال های تمرین
۴۴۸	ماهی زنده در تابه
۴۵۵	شورش یک نفره
۴۵۸	پس از یازده سال و نیم
۴۶۷	در سازمان حفاظت محیط زیست
۴۷۰	سردبیری شکار و طبیعت
۴۷۸	مجدوب طبیعت
۴۸۴	سه نمایش نامه ی کسالت آور
۴۸۸	زیستن در نوشتن
۴۹۰	درد جاودانگی
۴۹۲	صحنه تاریک می شود
۴۹۶	درگیر با سیاست
۵۰۰	لایه ی بیرونی و لایه ی درونی اثر هنری
۵۰۱	قتل
۵۰۵	نخستین ضربه ی سانسور: توقیف قتل
۵۰۹	مجازات سخت سری
۵۱۱	نمایش نامه ای که ممنوعه شد: حفره
۵۱۴	در پایان
۵۱۹	در پایان: واکنش ادبی من به اوضاع زمانه
۵۲۱	دلبستگی من به دو سازمان چریکی وقت
۵۲۴	قصه ی کوتاه مصور برای عبرت کودکان بیش تر و کم تر از پنجاه
۵۲۹	پایان قصه ی در پایان

دیباچه

چند سال پیش مدیر عامل نهادی انتشاراتی از من خواست شرح مختصری از زندگی و آثارم بنویسم و به او بدهم. در آن زمان نمی دانم چهار یا پنج سال بود که در آن نهاد انتشاراتی کار می کردم. کار پاره وقت، بدون آن که استخدام شده باشم — به هیچ صورتی، رسمی یا پیمانی با هر صورت دیگری که لازم باشد روی کاغذ بیاید و به امضای طرفین برسند. در هفته یک روز تمام و دو بعد از ظهر به آن نهاد انتشاراتی می رفتم و کتاب های خاص کودکان و نوجوانان، داستانی و علمی، تولید می کردم و در آخر هر ماه دستمزد کار همان ماه را می گرفتم. هیچ مزیت مادی دیگری در کار نبود، پاداش و عیدی و از این جور چیزها، و البته هیچ تعهد متقابلی. کار پاره وقتم در آن نهاد انتشاراتی هر روز ممکن بود به آخر برسد (چنان که روزی به آخر رسید) بی آن که قولی، نوشته یا ننوشته، زیر پا گذاشته شده باشد. از این رو، وقتی مدیر عامل از من خواست شرح مختصری از زندگی و آثارم بنویسم و به او بدهم تعجب کردم. ولی من خودم را عادت داده ام که نکوشم نیت دیگران را کشف کنم چون می دانم این کاری است اگر نه همواره ناممکن، چه بسا غلط افکن. و من از همین چه بسا غلط افکنی و سوسه ی

کشف نیت هاست که می ترسم و عطای آن را به لقایش بخشیده‌ام. ضمناً هیچ لزومی نمی‌دیدم که به خواست مدیرعامل، صرف نظر از هر نیتی که داشت، تن ندهم. این بود که شرح بسیار مختصری از زندگی‌ام نوشتم و فهرستی از کتاب‌هایی که تا آن روز منتشر کرده بودم ضمیمه‌اش کردم، و توضیح دادم من از این خوشبختی ناب برخوردارم که نمی‌توانم درباره‌ی خودم و زندگی‌ام دروغ بگویم چون تقریباً هیچ راز مهمی در پنهان‌ترین زاویه‌های هستی‌ام نیست که در آثارم فاش نکرده باشم.

راست‌گوترین زندگی‌نامه‌ی من آثار من است — خواه داستان‌هایم خواه نمایش‌نامه‌هایم و خواه مقاله‌هایم؛ چه آن‌هایی که خود آفریننده‌شان بوده‌ام چه آن‌هایی که ترجمه‌شان کرده‌ام و چه آن‌هایی که نوشته یا ترجمه‌ی دیگران است و من در کار تولیدشان نقش اصلی داشته‌ام. آفریده‌های قلم خودم که جای خود دارد، هیچ کتاب و مقاله‌ای نبوده است که ترجمه‌اش کرده باشم، یا حتی در تولیدش نقش اصلی داشته باشم، و جنبه‌ای از هستی‌ام در آن عرضه نشده باشد. پس زندگی‌نامه‌ی من به راست‌ترین وجهی نوشته شده است. آن هم به تدریج، مثل داستانی که در آن زندگی درونی و بیرونی شخصیت اصلی‌اش در همان لحظه‌های وقوع روایت شده، بی‌هیچ حسابگری و ملاحظه‌ای. و از این رو، نه گرد فراموشی بر آن نشسته و نه بازاندیشی — که کار همیشگی من است — و سیمه بر ابروی آن بسته. اگر کسی آثار مرا به ترتیب زمانی منظم کند و آن‌ها را به دقت بخواند، و هر کجا لازم بود درست رمزگشایی کند، نیک درمی‌یابد که حال و قال من در روزهای آفرینش آثار پیشین و پسین چه فرق‌هایی داشته.

پس هیچ ضرورتی در کار نیست که زندگی‌نامه‌ی دیگری بنویسم و، فاش می‌گویم، در این کتاب بر سر آن نیستم که چنین کنم. اگر بتوان مجموعه‌ی آثارم را فیلمی سینمایی خواند که زندگی مرا نمایش می‌دهد، قصد من آن است که در این کتاب فیلم پشت صحنه‌ی آن فیلم سینمایی را عرضه بدارم تا

به تماشاگر فرضی نشان بدهد اصلاً چه شد که آن فیلم سینمایی ساخته شد و چرا چنین ساخته شد که ساخته شد.

و اما بهتر است در همین اول کار سنگ‌های خود را با خواننده وایکنم تا بعداً پیش وی شرم‌نده نشوم:

این کتاب برخلاف آثار دیگرم که حال و قالم را در روزهای آفرینش‌شان نمایش می‌دهند به گذشته می‌نگرد و چون هیچ‌گاه حافظه‌ی نیرومندی نداشته‌ام و حالا، که چند سالی است شصت سالگی را پشت سر گذاشته‌ام، حافظه‌ام از هر وقت دیگری در زندگی‌ام ضعیف‌تر شده است بعید نمی‌دانم برخی از تصویرهای مهم زندگی‌ام برای همیشه از یادم رفته باشد. البته لازم است این را هم بگویم که همین که نوشتن اعترافات گرگ تنها را آغاز کردم سازوکار شگفت‌انگیزی از حافظه‌ی انسان را کشف کردم و خیالم تا اندازه‌ای آسوده شد. آن سازوکار این است: اگر شش دانگ حواس را جمع کنی و عنان خیالت را رها سازی خاطره‌ها، خواه به یادمانده و خواه فراموش شده، همچون دانه‌های تسبیح طوری از پی هم می‌آیند که انگار یکدیگر را پیش می‌کشند و در دست تو می‌گذارند. با وجود این، بسیار محتمل است که برخی از عناصر رویدادها و اندیشه‌هایی که در این کتاب روایت می‌کنم، به‌ویژه عناصری نظیر نام‌ها و زمان‌ها و مکان‌ها، با آنچه در عالم واقعیت روی داده کم‌وبیش اختلاف داشته باشد.

اعتراف می‌کنم که می‌خواهم تمام حقیقت را بگویم و جز حقیقت چیزی نگویم، ولی نمی‌توانم. به دو دلیل: یکی آن که هیچ آدمیزاده‌ای دانای کل نیست و تمام حقیقت مربوط به هر چیز و هر کس بر او آشکار نیست. این حکم کلی درباره‌ی من هم صادق است. پس بدانید که در این کتاب هر طرحی که از سیمای اشخاص ترسیم کرده‌ام و هر توصیفی که از صفات و کردار آنان و نیز از رویدادها به قلم آورده‌ام اگر سرایا غلط نباشد — که می‌گویم و امیدوارم که غلط نباشد — تنها آن سویه‌ای از حقیقت را بیان می‌کند که من از دیدگاه

محدود خودم می‌توانسته‌ام ببینم و فهم کنم، نه تمام حقیقت را؛ و دیگر این که ذهن من نیز، همچون ذهن آدمیان دیگر، توجیه‌گر است و از پیشداوری مبرا نیست و لابد از گذشت زمان سود جسته است و اندک‌اندک از طریق حذف و اضافه کردن یا کمرنگ و پررنگ کردن یا پس و پیش کردن بعضی از جزئیات مهم و تعیین‌کننده در واقعیت‌های ناخوشایند به‌گونه‌ای دست‌کاری کرده که خیلی ناپسند جلوه نکنند.

تنها قولی که می‌توانم به خواننده بدهم این است که دانسته و خواسته به وی دروغ نگویم و فریبش ندهم. با وجود این، راه مطمئن‌تری هم هست که توصیه می‌کنم خواننده آن را برگزیند و خیال خودش و مرا پاک راحت کند: این کتاب را همان قبل از تصویرگر حقیقت بداند که «اعترافات» سایر اعترافات‌نویسان را، در صدر ایشان قدیس آگوستین، تصویرگر حقیقت می‌داند.

و چون اعترافات گونه‌ای داستانی است، من گفت‌وگوهای این کتاب را، چنان که در هنر داستان معمول است، به صورت نقل قول مستقیم نوشته‌ام تا به خواننده توهم بیش‌تری بیخشد که دارد داستان می‌خواند. گفت‌وگوهای این کتاب شیوه‌ی گفت‌وگونویسی مرا باز می‌تابانند و در عین حال همان قدر متکی بر واقعیت‌اند که سایر رویدادها و اندیشه‌ها و تصویرهای کتاب متکی بر واقعیت‌اند.